

زنان کرد در کوره های رنج و آتش

ژیلا گل عنبر/ روزنامه شرق

شنبه ۱۱ بهمن ۱۳۸۲

زناني که شانسی زندگی در تهران (!) را به دست آورده اند، تنها آنانی نیستند که با آخرین مدل های لباس در پیاده روی های پرزرق و برق تهران جولان می دهند یا در اتومبیل های آخرین مدل، خیابان ها را زیر پا می گذارند و یا با خرید های آنچنانی در بازار های پررونق این شهر بی دروپیکر، چشم بازار را کور می کنند. اگر کمی جست و جوگر باشید، در تهران زناني را هم می بینید که به شیوه های قرون وسطایی زندگی می کنند!

کار کردن با شرایط حاملگی در کوره پزخانه و در عین حال، به عهده داشتن وظیفه خانه داری و آشپزی و مراقبت از فرزندان و سرانجام کتک خوردن از شوهری که خود زیر بار بی عدالتی اقتصادی خرد شده است، همه زندگی زنان کوره پزخانه هایی است که در چند کیلومتری تهران به جلوه های کاذب زندگی شهری، دهن کجی می کنند.

شنیده بودم قیام دشت، خاتون آباد و کرج کوره های آجرپزی دارند. این نیاز را احساس کردم که باید کوره ها و زنان کوره ها را ببینم. رنجشان را دور ما دور می فهمیدم و هر چه بیشتر می شنیدم مشتاق تر می شدم که راه قیام دشت را در یک پنجشنبه در پیش گیرم. همراه یکی از دوستان از دیوی شرق به طرف بزرگراه خاوران رفتیم. به قیام دشت رسیدیم. دوباره نیمی از راه را به طرف پاکدشت برگشتیم و در خاتون آباد توقف کردیم. سرانجام ۲۰:۹ صبح رسیدیم. کوره های نفتی قدیمی مقابل جاده قد علم کرده بودند (البته امروز از کوره های نفتی استفاده نمی شود و کوره ها گازی شده اند). ذهنیتی از آنها داشتم؛ زن بودن، کرد بودن، خانوادگی کار کردن، و همه سنین را در برگرفتن.

سن، جنسیت و بازنشستگی در این کار بی معنی است چون عملاً رعایت نمی شود حتی زنان حامله، زنان شیرده، کودکان زیر ده سال و پیرمردان هم کار می کردند. از دور ما را که دیدند نگاهمان کردند، نگاهی ناآشنا که بوی غریبگی می داد. برای همین فاصله شان را با ما حفظ کردند. در همان لحظه اول به زبان کردی احوالپرسی و معرفی کردیم و دلیل آمدن به آن جا را برایشان توضیح دادیم.

وقتی از عایشه خواستم با هم صحبتی داشته باشیم، گفت حالا کار دارم، می خوام غذا درست کنم؛ زنان دیگر هم پراکنده شدند. حس کردم شاید انتظار «اعتماد کردن به ما» به این سرعت بی مورد باشد، و اینکه در لحظات اولیه ارتباط خوبی نتوانسته ایم برقرار کنیم. خیلی خودمانی و با زبان محلی صحبت کردیم فقط پوشش ما با آنها فرق داشت. به هر حال این انتظار یک ساعت بعد نتیجه داد. در این فاصله با مردان صحبت کردم. خیلی راحت پذیرا شدند. دوباره زنان جمع شدند. زنی که گفت کار دارم از دور ما را می پایید. سپس گفت: نمی دانستیم از کجا آمده اید و که هستید، برای همین کمی ترسیدیم. ما ابتدا خود را معرفی کردیم، به هر حال علت ترسشان را نفهمیدیم.

تهران _ خاتون آباد

خاتون آباد تهران به فور خاک رس دارد. چنین مکان هایی برای کوره های آجرپزی مناسب است. در تهران حدود ۱۸۰ کوره آجرپزی داریم که ۵۰ مورد آن در خاتون آباد است و البته ۴۰ کوره آن فعال است. کوره های آجرپزی خاتون آباد ۶۰ سال است که قدمت دارد و در این سال های طولانی چندین نسل از سرمایه داران فعلی در آنجا فرمان داده اند. و متقابلاً به ابعاد همین سال ها کارگران کرد هم نسل اندر نسل به صورت خانوادگی فرمان برده اند. سرمایه داران ثابت، کارگران هم ثابت، همه از نسل های ماقبل و مابعد. البته تعداد اندکی از کارگران، ترک و مشهدی هستند ولی ویژگی کردها دوتاست، یکی تعداد بیشتر کارگران کرد، دوم خانوادگی کار کردن. زنان، شوهران و فرزندان (هر تعداد که باشند) دختران و برادرانشان در هر سنی که باشند ...

جالب اینجاست که کار در کوره ها از ۶۰ سال پیش تا به حال به همان روش قدیمی و دستی انجام می شود و تکنولوژی کوره ها در جاهای دیگر دنیا با دستگاه های اتوماتیک و خشک کن حل شده است و دیگر در آنجا نیروی کار زیادی نمی خواهد، اما در ایران قرار نیست که این دستگاه ها وارد شود. به دو دلیل ۱ _ نیروی انسانی ارزان و به وفور ۲ _ بالا بودن هزینه این دستگاه ها. مراحل ساخت آجر وقت گیر و طاقت فرساست: گل ساز، گل آماده می کند. قالبدار (خشت ها را قالب بندی می کند)؛ قالب کش (قالب ها را برمی دارد و در میدان (جایی نزدیک انبار) خالی می کند و دوباره پیش قالبدار می برد). سپس مراحل چرخکشی، کوره چینی، کوره سوزان و آجر بار کن انجام می شود.

پای صحبت زنان کارگر قالبدار

ملیحه (۱۹ ساله، مجرد، بی سواد، اهل پیرانشهر): در حالی که روسری و کلاه بر سر دارد و مشغول قالب گیری است، می گوید: همراه برادرش آمده، هیچ یک از خواهرانش مدرسه نرفته اند، از اوایل اردیبهشت تا

اوایل مهر (۵ الی ۶ ماه) که در تهران هستیم مشغول کار کوره ایم و بعد به شهرستان برمی گردیم. خیلی دوست داشتیم به مدرسه بروم، برادرهایم به مدرسه رفته اند ولی در مورد ما به شدت مخالفت شده؛ حالا دیگر نه توانش را دارم و نه حوصله اش را.

خدیجه (۲۰ ساله، مجرد، بی سواد، اهل روستای میرآباد سردشت): «مدرسه نرفتم. اما خیلی دلم می خواد یاد بگیرم.

پدر و مادرم نداشتن، برادرام همه مدرسه رفتن، حالا دیگه زیاد تمایلی ندارم. یعنی خسته شدم از بس گفتم و کسی نشنید. با همه اینها اگه حالا امکانش باشه (هر چند که کار کوره نمی ذاره) یاد می گیرم.»
نسرین (۲۶ ساله، متاهل، دارای دو فرزند، سردشت): او که به ۵۰ ساله می ماند، ۱۸ سال است که در کوره کار می کند (ده سال قبل از ازدواج و ۸ سال بعد از زندگی مشترک). او هم الفبایی نیاموخته، از بی سوادی بدش می آید، اما با روند این گونه سنت هاعی غلط و بیجا سازش کرده است.
به والدینم اعتراض کردم اما گفتند سرنوشت زنان اینجا مثل هم است. تو هم مثل بقیه زنان. دوباره اعتراض کردم، آن گاه مرا دیوانه خواندند. بعد دیگر هیچ نگفتم. فکر کردم شاید من عجیبم. پس چرا بقیه ساکتند؟! عایشه (۵۰ ساله، متاهل، بی سواد، اهل سقز): او که به ۷۰ ساله ها می ماند، کودکی اش را با کوره آغاز کرده است.

- کوره ها اسباب بازی من شده بودند. حتی زمانی که حامله بودم کار می کردم. همه ما همراه مردها از ساعت ۳ صبح تا ۷ غروب کار می کنیم (۱۶ ساعت). هر روز این کار پرحمت آغاز می شود. علاوه بر این پخت و پز، نظافت، بچه داری و ... هم کار ما زنان است و مردان هرگز در این امور ما را یاری نمی کنند. دستمزد ها هم به مردان خانواده داده می شود.

- لابد مردان سهم شما زنان را می دهند؟

- نه؛ آنها می گویند: پول ما و شما یکی است. پول ما مال شماست ولی دریغ از یک ریال... پرسیدم (از مردان): بی انصافی نیست که سهمیه زنان را نمی دهید؟

- چرا هست. ولی ما به زنان پولی نمی دهیم.

از کارفرما هم پرسیدم چرا سهم زنان را به خودشان نمی دهید. پاسخ داد: این یک مسئله خانوادگی است. من که با همه کارگران مستقیماً ارتباط ندارم. با سه تن از نماینده ها در ارتباط هستیم. مردان و شوهران باید پولشان را بپردازند ولی این کار را نمی کنند یعنی حقوق همسرشان را نمی پردازند.
بیری (۱۵ ساله، مجرد، بی سواد، اهل بانه): در حالی که کلاه آفتابی و لباس کار پوشیده در حال قالب گیری است. پرسیدم معنی اسمت چیست؟ می خندد و می گوید: نمی دانم.

از دستمزد می پرسم، می گوید: برای هر هزار آجر، ۲۵۰۰ تومان می دهند. این پول را به مرد خانواده (که مثلاً می توانند ۷ نفر تا ۱۵ نفر باشند) می پردازد. یعنی برای هر هزار آجر به ۱۵ نفر، ۲۵۰۰ تومان می دهند و این اصلاً کفاف هزینه زندگیمان را نمی دهد.

سلما (۳۵ ساله، متاهل، بی سواد، اهل مریوان): کار ما خیلی سخت است. حالا دیگر عادت کرده ایم. مشکل ما غیر از کار، روابط خانوادگی است. مردان کرد ناخواسته و نادانسته علیه دختران و زنان خشونت می کنند. ما مشکلات خانوادگی زیادی داریم. در کردستان بعضی از دختران و زنان خودسوزی می کنند (در سنین مختلف). دلیلش سوءظن و رفتار خشن مردان است. دختری را می شناختم (در شهر خودمان) که به خاطر تمایل ازدواج با پسری که مدنظر خانواده نبود، خودسوزی کرد. دختر دیگری که همسایه مان بود، پدرش می خواست مردی را به زور به او تحمیل کند به نام ازدواج تا به این طریق خواهر مرد تحمیلی هم زن پدر این دختر شود یعنی سنت زن به زن (دختری می دهی، دختر می گیری)؛ متأسفانه این سنت در کردستان (حتی در شهرها) هنوز هم رواج دارد. آن دو دختر، یکی به خاطر فشار و آزار و اذیت های شوهرش، یکی به خاطر کتک های برادرش و ... متأسفانه دست به خودسوزی زدند. در آخر از بایزید (یکی از مردان کارگر کوره) پرسیدم: همسران را کتک می زنید؟

- بله؛ گاهی این کار را می کنیم!

- اما او سخت تر و بیشتر از شما کار می کند.

- می دانم ولی اگر ناراحت شوم خشن برخورد می کنم.

هزاره سوم میلادی است. بی سوادی در شهر های ایران هنوز رواج دارد و این فاجعه است. آنها زمین کشاورزی هم ندارند، بنابراین، در فصول دیگر بی کارند. حقوقشان هم در پایان کار یعنی مهر ماه پرداخت می شود و همه این نارسایی ها را در صنعتی نبودن کردستان موجود می دانند. اگر کوره های آجرپزی و یا کارخانه های مختلف دیگر در کردستان باشد و یا زمین کشاورزی داشته باشند، هرگز به تهران نمی آیند و در طول این ۵ ماه، مشقت راه و دوری از دیارشان و هزینه ها و رنج های فراوان را به جان نمی خردند.

در پایان، به دفتر کارفرما رفتم. او از من خواست ضبط را خاموش کنم و نامی هم از وی نبرم. خلف وعده نمی کنم و بدون ذکر نامش خلاصه ای از صحبت هایم را نقل می کنم.

«سیستم ما در ایران مشکل دارد. این که زن حامله، کودکان کم سن و سال یا افراد سالخورده در اینجا کار می کنند، به من مربوط نمی شود. طبق قانون کار این افراد نباید کار کنند. اما قانون اجرا نمی شود. خودشان تقبل می کنند. طرف حساب من مرد خانواده است و برای هر هزار آجر، ۲۵۰۰ تومان پرداخت می کنم. اینکه این هزار آجر را خودش به تنهایی یا همراه خانواده، همسر و کودکان می سازد، برای من مهم نیست. او

خودش نباید آنها را درگیر کند. هر کس در این دنیا به اندازه لیاقت و توانایی اش سهم دارد. حتی آن دنیا هم این طور است. پدر من داشته من هم دارم. پدر این کارگر ندارد او هم ندارد. پس دارایی ارثی است. در آن دنیا هم به توانایی ها و صلاحیت های ما می نگرند، در آن دنیا ...» صحبت هایش را قطع کردم. گفتم: لطفاً در مورد این دنیا، این کوره و این آدم ها صحبت کنید.

ادامه داد: در این دفتر به روی کارگران باز است. وقتی که این جمله را می گفت، کارگر سالخورده ای داخل شد و آرام نشست. کارفرما با عجله به او گفت: کاری داری؟ حالا برو بعد صحبت می کنیم و رفت. کارگری هم در بیرون _ در حالی که خیلی خودمانی ما را برای ناهار دعوت می کرد - گفت: هر چه به شما گفته، خلاف واقع است... بدرود گفتیم. آفتاب ظهر خاتون آباد در میان کوره ها سخت درخشیدن گرفته بود. و ما زنان کرد را با کوره ها، خشونت ها و رنج هایشان تنها گذاشتیم و راهی شدیم. در میانه راه به این فکر می کردم: «اگر پدرت داشت ۷ پشتت تامین است و اگر پدرت نداشت هفت پشتت ناامن، فقیر و بیچاره خواهد بود.»

روزنامه شرق / 11 بهمن 1382